



موضوع:

تاریخ:

نام و نام خانوادگی:

هدف:

دو مرعایی و تک لاک سب ، در کنار انگری رنگی می کردند. با گرم شدن هوا ، انگر هم حسک شد. مرعایی ها محور شدند از انگر بروند.

لاک سب گفت : من هم با شما می آمم. مرعایی ها گفتند : تو که نمی توانی مثل ما پرواز کنی. لاک سب عکس شد. مرعایی ها با هم فکر کردند تا راهی پیدا کنند.

رور بعد ، کلاغ و جعد دیدند که دو مرعایی حوس را به منعار گرفته اند و لاک سبی را در خود می برند. آن ها جمع شدند و گفتند : ((لاک سب سده برده)).

مرعایی ها به لاک سب گفته بودند که در راه هر کس هر چه گفت گوس بدهد ، جواب بدهد. او مدنی ساکت ماند و بعد فریاد زد : ((بردم که بردم)). اما تا دهاس را نام کرد ، از بالا به زمین افتاد.

